

نورون جلوه‌گاه اسطوره‌ی آفرینش

اقوام باستانی، اعم از دوران اساطیری یا تاریخی، هرچند دارای ساخت‌های اجتماعی - فرهنگی گوناگون بودند، اما همگی به گونه‌یی با مفهوم «نوشدگی» و «نوروز» آشنایی داشتند. انسان‌های دوره‌ی اساطیری معتقد بودند که جهان بر الگوی تکوین یا مطابق اسطوره‌ی آفرینش، هر سال یا در هر دوره‌ی زمانی، نو می‌شود. این نوشدگی، به راستی، گونه‌یی تجدید خلقت و بازآفرینی کیهان بوده است. اساطیر مربوط به آفرینش، به گمان الیاده، اساطیر بن و ریشه را به یاد مردمان می‌آورند که چگونه کیهان و نیز هرچه پس از پیدایش آن روی داده است، پدید آمده‌اند.^۱

هرچند روزگاران درازی است که نوروز، آیین کهنسال و عید ملی ایرانیان از پیش از اسلام تا کنون به شمار می‌رود، با این حال، تردیدی نیست که اقوام باستانی دیگر، از جمله ساکنان سومر، عیلام، بابل، مصر و غیره نیز سال نو را از دیرباز جشن می‌گرفته‌اند یا آیینی همانند نوروز ایرانی داشته‌اند. ما در این جا تلاش می‌کنیم که ریشه‌های نخستین این عید ملی باستانی ایرانیان را نشان دهیم. پیش از آن که حتی مفهوم سال پدید آید، انسان‌ها برای خود يك گردش زمانی دایره‌وار تصور می‌کرده‌اند که از يك نقطه آغاز می‌گردید و با گردشی مدور به همان نقطه، پایان می‌یافت. با نوروز یا آغاز هر سال، کهنوت زمان از یادها زوده می‌شد و هم‌می‌آفریده‌ها جان تازه می‌یافتند. سبز شدن گیاهان، رویش دانه‌ها و جاری شدن شیرده‌های حیات‌بخش در رگ‌های سبز رستنی‌ها، دمیده شدن جان تازه‌یی را در تن آدمی القا می‌کرد. آغاز کیهان، همیشه در ذهن انسان «بهشت گمشده‌یی» بود و

برای بازگشت به این ازلیت دلخواه و موعود است که همه‌ی اقوام، نمایش‌ها و مراسم آیینی - دینی ویژه‌ی دی در سر هر دوره یا در آغاز هر سال، اجرا می‌کرده‌اند.

این «اسطوره‌ی بازگشت جاودانه» یا آفرینش‌ادواری و نو گشتن متناوب زمان، به زعم الیاد، مسئله‌ی واژگونی و برانداختن تاریخ را طرح می‌کند.^۲ پس نوروز در نزد اقوام باستانی به گونه‌ی درهم شکستن زمان به شمار می‌آمد. تسخیر زمان و احساس نکردن گذشت زمان، برای آنان شادی بخش بود، حتی باور داشتند که «فرور»ها یا ارواح در گذشتگان نیز در مراسم نوروز شرکت می‌کنند.

کهن‌ترین نشانه‌ی که از نوروز در نزد اقوام آسیای غربی به دست ما رسیده، عبارت است از عید اکیتو که جشن سال نو بابلیان بود و در دست‌نوشته‌های هزاره‌ی سوم پیش از مسیح از آن یاد شده است. در این جشن، «منظومه‌ی آفرینش» (انوما‌الیش) خوانده می‌شد. از آن‌جا که این منظومه، خود ترجمه‌ی است از اصل سومری، می‌توان چنین پنداشت که عید اکیتو از هزاره‌ی چهارم ق. م. در نزد سومریان رواج داشته است. منظومه‌ی «آفرینش بابلی» بخشی از آداب نیایشی جشن سال نو بابلیان است. این جشن در جایگاهی ویژه، یعنی در نهانخانه‌ی مقدس‌ترین ایزد، مردوخ، برگزار می‌شد. مردوخ در دوران حمورابی در رأس خدایان قرار گرفت و بر نیامت و همه‌ی نیروهای شر پیروز آمد و سرنوشت‌ها را تثبیت کرد. جشن اکیتو در نخستین ماه سال به هنگام اعتدال بهاری، در ماه نیسان، برابر فروردین / اردیبهشت، برگزار می‌شد. در آغاز هر بهار، تندیس ایزدان را از شهرهای دیگر به بابل می‌آوردند، از آبراه‌ها و رودخانه‌ها می‌گذشتند تا به زیارت معبد مردوخ - که به «معبد سرفراز» معروف بود و دو هزار سال دوام یافته بود، نائل شوند.^۳

نوروز بابلی، تنها در بهار برگزار نمی‌شد، بلکه گاه در آغاز پاییز و گاه حتی در آغاز هر دو فصل نیز، سال نو را جشن می‌گرفتند. در ایران باستان نیز نوروز در آغاز بهار، و جشن مهرگان در مهرماه برگزار می‌شد، چون در نزد ایرانیان، سال دارای دو فصل بوده است. سال نو بهاری بابلیان، بی‌درنگ پس از دروی محصول و به هنگام خرمن‌کوبی بود، اما جشن سال نو پاییزی، هنگام آخرین میوه‌چینی و پیش از شخم زدن زمین برگزار می‌گردید. میان این دو جشن، تابستان فرا می‌رسید که در آن هنگام، تموز می‌مرد و برایش سوگواری می‌کردند. اعتدال بهاری هنگام شکرگزاری و بارقه‌ی امیدی بود که از نحسی می‌کاست.

آیین‌های نوروزی به مراسم مربوط به ایزدان بابلی - یونانی، چون تموز، آدریس و آتیس همانند است. این ایزد مردان به دست ایزد بانوانی بلند پایه‌تر به دلایلی به دنیای زیرزمینی و مرگ سپرده می‌شوند و در آغاز بهار، دوباره زنده می‌گردند و مرگ آن‌ها آیین‌های سوگواری را در پی

داشت. در این هنگام، «زنان مویه‌های دلخراش سر می‌دادند و پیکری همانند آدونیس را کفن می‌پوشاندند و سر گور می‌بردند، سپس آن را به دریا یا به چشمه‌ی آب جاری می‌افکندند و بی‌درنگ، آیین مربوط به دوباره زنده شدن این ایزد را اجرا می‌کردند. به همین مناسبت در «باغ‌های آدونیس» کشت و کار می‌شد، یعنی سبدها و گلدان‌ها را از خاک پر می‌کردند و در آن‌ها گندم و انواع دیگر غلات و گل‌ها و گیاهان سودمند را می‌کاشتند. زنان با علاقه بر رشد این گیاهان نظارت داشتند و در بهتر رویدن آن‌ها می‌کوشیدند، سپس آن‌ها را به آب می‌انداختند تا برای سالی که در پیش است، باران بیش‌تری طلب کنند.»^۴

وروز بابلیان در واقع، دوازده روز طول می‌کشید، اما در منظومه‌ی «انوماالیش» تنها یازده روز برای مراسم قائل گردیده‌اند و در آن، مظاهری چون آتش، آب، خوراک و نوشیدنی، قربانی، التجا، و نیایش، هریک سهم ویژه‌ی داشت و با تظاهرات مهم دینی، گردهم آیی و شب زنده داری همراه بود. کهن در یکی از روزهای جشن، سفره‌ی پیشروی مردوخ پهن می‌کرد که خوراک ایزدی روی آن قرار داشت و شاخه‌ی سرو و دیگر گیاهان خوش بو بر عوددان نقره نهاده شده بود.

جشن «تعیین سرنوشت» در نوروز بابلی اهمیتی به‌سزا داشت و آن را «زاگ موگ»^۵ می‌نامیدند. «زاگ موگ» بخشی از عید اَکیتو را تشکیل می‌داد که در آن، سرنوشت آدمیان و دیگر آفریده‌ها رقم می‌خورد و جهان راهش را به سوی دوازده ماه دیگر می‌گشود. در آغاز هر سال، انسان اندیشه‌ور، چون برده‌ی برای پرستاری ایزدان آفریده می‌شد.^۶ در روز یازدهم نوروز، جشن اَکیتو به نقطه‌ی اوج خود می‌رسید. در این روز، دسته‌های دینی به معبد مردوخ یا «اساگیلا» بازمی‌گشتند و مراسم ازدواج مقدس را به جا می‌آوردند، سلسله مراتب ایزدان شکل می‌گرفت و اقتدار و برتری مردوخ به تصویب می‌رسید و این لحظه‌ی بود که جاودانگی ایزدان با دور دوزده ماهه‌ی انسان، یگانه می‌گشت. قانون کیهان، نو می‌شد و شهریار مشروعیّت می‌یافت. شهریار چون خدمتگزار مردوخ فرمان می‌راند تا سال نو آینده همه چیز از نو آغاز شود.^۷

شواهدی در دست است که مراسم همانند نوروز بابلیان در نزد مصریان، هیتی‌ها و اقوام باستانی دیگر، معمول بوده است. همه‌ی این آیین‌های نوروزی، اولاً جنبه‌ی دینی و قدسی داشت و هدفشان نوشدگی، تکرار آفرینش و براندازی زمان گذشته و چیرگی بر نیروهای شر بوده است. انسان با اجرای مراسم نوروز به زمان اساطیری دست می‌یافت و با لحظه‌ی آفرینش یگانه می‌شد. آفرینش ازلی در نوروز به زمان اکنون می‌رسید. ازدواج مقدس و آیینی در معابد نیز نماد «زایش کیهان» و «باروری انسان‌ها و رستنی‌ها» بود: انسان کهن به انسان نو، مرگ به زندگی، و پژمردگی به رویش مبدل می‌شد.

در میان قبطیان مصر نیز جشنی با عنوان «نیروز» مرسوم بود که در آغاز سال قرار داشت. قبطیان در این جشن، مراسمی چون برافروختن آتش و آیین آب‌پاشی را به جامی آوردند.^۸

نوروز ایرانی

هرچند از نوروز در متون اوستایی سخنی نرفته است، اما به احتمال بسیار، در گاه‌شماری اوستای جدید، نخستین روز سال در آغاز فروردین ماه واقع شد. گاه‌شماری اوستای جدید، خود مأخوذ از گاه‌شماری مصری بود.^۹ پیش از آن، گاه‌شماری ثابتی در ایران وجود نداشت و سال همواره در گردش بود. مثلاً گاه نوروز در آغاز تابستان و گاه در مهرماه واقع می‌شد. محتمل است که جشن مهرگان بزرگ‌ترین جشن مهرپرستان بود که بعدها در آیین زردشت ادغام شد و نوروز یا جشن فروردگان که بزرگ‌ترین جشن زردشتیان به شمار می‌رفت، در آغاز سال قرار گرفت.

فروردین، ماه «فروهرها» یا «فروشی‌ها» یا ارواح درگذشتگان است. در آیین زردشت از دیرباز، شش گاهنبار (جشن) بوده که هریک به مناسبت آفرینش يك پدیده، گرمی داشته می‌شد؛ یعنی آفرینش آسمان، زمین، آب، گیاه، جانور و انسان. ششمین گاهنبار که در واقع، سالگرد آفرینش انسان است و «همسپد میدیم» (با هم بودن و با هم گرد آمدن) نام دارد، پنج روز پایانی سال یا پنجه‌ی دزدیده (خمسه‌ی مسترقه) را شامل می‌شود. انسان از پایگاه بلندی برخوردار است که آفرینش او مهم‌ترین جشن را به دنبال دارد. در این جا نیز، چون نوروز بابلی، به تکرار آفرینش در سر سال برمی‌خوریم و با آغاز آن، زمان، مقدس شمرده می‌شود. جشن‌های مربوط به زمان مقدس، گاه ماهانه، چون رؤیت هر ماه، گاه سالانه، چون نوروز و مهرگان بودند و ازلی به شمار می‌آمدند. این جشن‌ها انسان را قادر می‌ساخت تا زمان نامقدس گذشته و خطاها و گناهان فردی و اجتماعی گذشته‌ی خویش را پشت سر گذارد. از میان بردارد و روزی نو بسازد. پس به باززایی زمانی دیگر یاری می‌رسانید.^{۱۰}

در آغاز فروردین، مطابق سنتی دیرینه، چراغ خانه‌ها باید روشن باشد، چون اگر خاموش شود، فروشی‌ها یا ارواح درگذشته ناراحت شده، از بازماندگان خود می‌گریزند. در گذشته، در این روز، بر پشت بام‌ها آتش می‌افروختند تا راه‌گشای فروشی‌ها باشد. حتی سنت گردگیری ویژه‌ی نوروز که هنوز هم جدی گرفته می‌شود، بدان روی است که فروشی‌ها ناراحت نشوند و نگریزند.

پس «فروردگان» از سویی، عید اموات به شمار می‌آمده است. عید اموات در نزد هندوان جشن «پیتاره»^{۱۱} نام دارد که همانند جشن «فروردگان» است. رومیان نیز ارواح درگذشته را به صورت ایزدانی می‌پنداشتند و برای آنان قربانی می‌دادند، از این رو در ماه فوریه، در گورستان‌ها جشنی برای مردگان برپا می‌کردند.^{۱۲} فروردگان در پایان سال برگزار می‌شد و در واقع، روزهای

سوگ بوده. نه جشن و شادمانی؛ چنان که ابوریحان بیرونی درباره‌ی همین روزهای آخر سال نزد سفدیان، گوید:

«در آخر ماه دوازدهم (خشوم)، اهل سفد برای اموات قدیم خود گریه و نوحه‌سرایی کنند و چهره‌های خود را بخراسند و برای مردگان خوردنی و آشامیدنی گذارند، و به همین سبب، جشن نوروز که پس از آن می‌آید، روز شادی بزرگ و جشن آغاز سال به شمار آمده است.»^{۱۳}

آیین‌های مربوط به سوگ سیاوش (سووشون) نیز پیش از نوروز بوده، که بلافاصله پس از آن، حاجی فیروز در خیابان‌ها ظاهر می‌شده و نوید شادی می‌آورده است. دکتر بهار در این باره می‌نویسد:

«اگر باور کنیم که افسانه‌های مربوط به سیاوش با دُموزی یا تموز بین‌النهرین مربوط است و او همان خدایی است که هر ساله به هنگام عید نوروز از جهان مردگان بازمی‌گردد، و نیز آیین‌های عیاشی و راه افتادن دسته‌های مردم را در بین‌النهرین باستان با صورتک‌های سیاه و بازمانده‌ی آن را به صورت حاجی فیروز در ایران، به خاطر آوریم، شاید نام سیاوش (مرد سیاه) نیز معنای آیینی و اسطوره‌یی دقیق پیدا کند. دُموزی از جهان مردگان بازمی‌گردد و ازدواج آیینی او با الهی باروری باعث برکت‌بخشی و رویش می‌شود.»^{۱۴}

پس فروشی‌ها نیز چون دُموزی از جهان مردگان به خانه بازمی‌گردند تا بازماندگان خویش را ببینند. این جنبه‌ی آیینی و دینی جشن نوروزی باعث گردید که نوروز از دیرباز بزرگ‌ترین عید ملی ایرانیان تلقی شود و دوام یابد، به طوری که جشن‌های دیگر، چون مهرگان و سده، را تحت‌الشعاع قرار دهد.

در گذشته، در روزهای فروردگان، در گورستان‌ها و پشت‌بام‌ها برای پذیرایی از ارواح، خوراکی می‌گذاشتند و می‌توان احتمال داد که سفره‌ی هفت‌سین اصلاً برای فروشی‌ها بوده است. بنا به مندرجات فروردین‌یشت^{۱۵}، فروشی‌های پاک، در کار آفرینش نیز به اهوره‌مزدا باری رساندند و از پرتو فر و شکوه آنان است که وی آسمان و زمین، رودها و گیاهان و جانوران و انسان‌ها را نگاه می‌دارد. باز در این جا به آفرینش و نوشدگی کیهان برمی‌خوریم. پس با مقایسه‌ی نوروز سومری، بابلی، مصری و ایرانی می‌توان چنین استنباط کرد که همه جشن‌های سال نو دارای بن مشترکی اند و لایه‌های پیاپی این بن اسطوره‌یی در هر جامعه‌یی با توجه به شرایط اقلیمی - فرهنگی متفاوت است. در سومر، مرگ دُموزی و زنده شدن دوباره‌ی وی را داریم و در ایران، سوگ سیاوش و آیین‌های شادخواری حاجی فیروز را. دُموزی خدای برکت بخشنده، مذکر و همسر الهی آب‌هاست که با هم، زمین‌ها را آبیاری و بارور می‌کنند. آن‌گاه، هستی از نو آغاز می‌شود.

نوروز ایرانی، جشن آفرینش، جشن فروهرها و مهم‌تر از آن‌ها، جشن برکت‌بخشی، رویش و کشاورزی است. به عبارت دیگر، نوروز، رستاخیز حیات است، چون نباتات می‌رویند و آدمیان از نو آفریده می‌شوند. در آغاز نوروز، بنا به باوری، خورشید از برج حوت (ماهی) به برج حمل (بره) می‌آید، یعنی آفتاب به نزدیک‌ترین فاصله‌ی خود به زمین می‌رسد و تقدس دارد.

البته این نکته درباره‌ی نوروز متأخر، از تاریخ جلالی یا ملکشاهی، یعنی سده‌ی پنجم، صدق می‌کند. چون پیش از آن، سال در گردش بود و نوروز قدیم گاه در آغاز بهار، گاه در آغاز تابستان یا پاییز بوده است. کهن‌ترین یادی که از نوروز قدیم شده، آن است که در سال جلوس یزدگرد سوم ساسانی در ۶۳۲ مسیحی و ۱۱ هجری، نوروز در اول فروردین ماه در ۱۶ حزیران رومی (ژوئن)، یعنی در روز نود و یکم از آغاز بهار واقع شده است.^{۱۶} شواهدی در دست است که نوروز قدیم تا چندی پیش در روستاهای نور مازندران معمول بوده و ماه‌های سی روزه‌ی قدیم در میان کوه‌نشینان رایج بوده است که به ترتیب از آغاز عبارتند از:

Onémā	اونه ماه	Tirēmā	تیره ماه
Norozmā	نوروز ماه	Meramā	میرماه
Xremā	خره ماه	Dymā	دیماه
šarvermā	شرورمه ماه	Korchemā	کرچماه
Arcomā	ارکماه	Mollalmā	ملالماه
Fordinmā	فردین ماه	Vahmanmā	وهمن ماه

بنا به روایتی، اول سال در این جا فردین ماه (برابر شهریور) و نوروز قدیم در آخر نوروز ماه (برابر مرداد) بوده که متروک شد و بعدها فردین ماه برابر فروردین و تیرماه در تابستان قرار گرفت. در حالی که هنوز در بیش‌تر روستاهای مازندران، جشن «تیرماه سیزه» (سیزده) برگزار می‌شود که برابر آذرماه است.^{۱۷}

از دوران هخامنشی آثاری که حکایت از مراسم نوروز کند، بر جای نمانده است، در نوشته‌های دینی اوستایی نیز سخنی از نوروز نیست، اما از نقش برجسته‌های تخت جمشید بر می‌آید که نمایندگان همه‌ی سرزمین‌های زیر فرمانروایی هخامنشی در روزی ویژه - احتمالاً در آغاز نوروز - طی مراسمی هدایای خود را در تالار صد ستون نثار شاه می‌کردند. از دوران اشکانی نیز آثاری که مستقیماً به نوروز اشاره‌ی داشته باشد، باز نمانده است. تنها در دوره‌ی ساسانیان است که نوروز اهمیت ویژه‌ی می‌یابد و بزرگ‌ترین جشن ایرانیان می‌گردد. آیین زردشت که از پیش از هخامنشیان در شمال شرقی ایران، در عهد گشتاسب شکل گرفته بود، تنها در دوره‌ی ساسانیان است که همه گیر

شده و دین رسمی همه‌ی ایرانیان می‌شود. پس شگفت‌آور نیست که نوروز، جشنی دینی تلقی شده و در آیین زردشت تثبیت می‌گردد.

از روایات پهلوی که از طریق شاهنامه‌ی فردوسی نیز به ما رسیده است، برمی‌آید که نوروز از عهد جمشید، جشن ملی ایرانیان بوده است.

سر سال نو هر مز فور دین	بر آسوده از رنج تن، دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	به ما ماند از آن خسروان یادگار ^{۱۸}

در «نوروز نامه»‌ی منسوب به خیام، درباره‌ی نوروز جمشیدی آمده است:

«اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود، یکی آن که هر سیصد و شصت و پنج روز و ربیعی از شبانه روز به اول دقیقه‌ی حمل باز آید، به همان وقت و روز که رفته بود، بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود و چون جمشید آن روز دریافت، «نوروز» نام نهاد و جشن آیین آورد.»^{۱۹}

ابوریحان بیرونی نیز عید نوروز را به جمشید نسبت داده و گفته است که چون جمشید برای خود گردونه‌یی ساخت، بر آن سوار شد و جن و شیاطین او را در هوا حمل می‌کردند و یک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند.^{۲۰} ششم فروردین ماه نیز روز بزرگی است، چون بنا به روایت زردشتی، زادروز آشوزردشت است و «نوروز بزرگ» نام دارد. بیرونی آورده است که خداوند در این روز از آفرینش جهان آسوده شد. زیرا این روز، آخر روزهای شش‌گانه است. (البته مطابق روایات اصیل زردشتی شش نوبت جداگانه است که شش گاهنبار نام داشت). نیز در این روز، خداوند، مشتری را بافرید و فرخنده‌ترین ساعت‌های آن روز، ساعات مشتری است. زردشتیان گویند که در این روز، آشوزردشت توفیق یافت که با خداوند مناجات کند و کیخسرو در این روز عروج کرد و در این روز بود که ساکنان کره‌ی زمین سعادت را قسمت کنند و از این جاست که ایرانیان این روز را «روز امید» نام نهادند.^{۲۱}

اسطوره‌ها

مهم‌ترین اسطوره‌ی مربوط به نوروز، همان اسطوره‌ی آفرینش است که بهترین جلوه‌اش را در نوروز بابل‌ی و آن‌گاه در نوروز ایرانی باز نموده‌ایم. نیز بنا بر اسطوره‌ی دیگر، دوازده تن از یاران اهریمن در طول دوازده ماه سرگرم جویدن و بریدن و براندازی دوازده ستونی‌اند که جهان را نگاه می‌دارند. در روزهای پیش از نوروز، هنگامی که ستون‌ها در شرف افتادن‌اند، یاران اهریمن به شادی این که کار

نابودی جهان پایان یافته است، برای رقص و پایکوبی به زمین می آیند و چون بازمی گردند، می بینند که همه ی ستون ها مرمت یافته اند.^{۲۲} این اسطوره جلوه ی دیگری از ستیز میان نیروهای هرمزدی و یاران اهریمنی است. بار دیگر نور و ظلمت در برابر هم قرار می گیرند. دوازده ستون که جهان را نگاه می دارند، محتملاً نمادی برای بروج دوازده گانه است و چنان که می دانیم عدد دوازده نیز در نزد بابلیان تقدس داشته است و این قداست بعدها دوام یافت، از جمله وجود دوازده ماه و...

اسطوره ی دیگر مربوط به ایزد ریتوین است که سرور گرمای نیمروز و ماه های تابستان است و از خویشکاری های او آن است که هرگاه دیو زمستان به جهان یورش می آورد، او در زیر زمین جای می گیرد و آب های زیرزمینی را گرم نگاه می دارد تا گیاهان و درختان نمیرند و به ریشه های درختان را در برابر سرمای زمستان می پاید. او سر هر بهار باز می گردد و درختان را شکوفا می کند. پس جامه ی سبز و شکوفه های زیبا محصول پیروزی ریتوین بر سرماست که در واقع، نماد پیروزی نهایی نیکی بر بدی است.^{۲۳}

نوروز در روایات اسلامی

بنا به روایتی که بیرونی نقل کرده است، در نوروز، جامی سیمین پر از حلوا برای پیغمبر (ص) هدیه آوردند. حضرت پرسید که این چیست؟ گفتند امروز روز نوروز است. پرسید که نوروز چیست؟ گفتند عید بزرگ ایرانیان است... آن گاه، حضرت از آن حلوا تناول کرد و جام را میان اصحاب خود قسمت نمود و فرمود: «کاش هر روز برای ما نوروز بود.»^{۲۴}

نیز از یادهای کهن از نوروز در دوران اسلامی، خبری است که به موجب آن، در زمان خلافت عمر بن خطاب، هر زمان استاندار خوزستان مسلمان شده بود و از شیرینی و دیگر اقلام خوان نوروزی، خوانچه یی جهت حضرت علی بن ابی طالب (ع) فرستاد. حضرت از آن آورندگان پرسید: علت فرستادن این خوانچه کدام است؟ گفتند موجب، فرا رسیدن عید نوروز می باشد، حضرت فرمود: «کل یوم نیروزنا»، یعنی هر روز را برابمان نوروز بسازید.^{۲۵}

نیز آورده اند که روز جانشینی حضرت علی (ع) در عید غدیر خم همزمان با نوروز بوده است که در سال دهم هجری، برابر با بیست و نهم حوت (اسفند) و روز چهارم از پنجه ی دزد دیده (خمسای مسترقه) بود. جلوس وی نیز در روز نوروز بوده است. نیز در «بحارالانوار» مجلسی آمده است که قدما ظهور امام زمان را مقارن نوروز ذکر کرده اند.

بنابر روایتی که نظام الملك نقل کرده است، در ایام نوروز، امیران نقش بندگان را بر عهد می گرفتند و بر عکس، محکوم به مرگی را برای زمانی کوتاه امیر می کردند، آن گاه پس از سر آمدن موعد مقرر، او را می کشتند.^{۲۶}

در دوره‌ی اسلامی، مهمی اسطوره‌های مربوط به جمشید را به حضرت سلیمان نسبت دادند. گویند چون جمشید انگشتری خود را گم کرد، قدرت فرمانروایی را از دست داد و پس از چهل روز آن را بازیافت و فرّاش به او بازگشت و مرغان نیز با احترام پیرامون او جمع شدند و ایرانیان گفتند: نوروز آمد. و سلیمان به باد فرمان داد که او را ببرد و باد چنان کرد. پرستویی به او نزدیک شد و گفت: من آشیانه‌یی دارم که در آن تخم‌های کوچک هست، بازگرد تا آن‌ها را خراب نکنی. سلیمان بازگشت و چون فرود آمد، پرستو در منقار خود آبی آورد و بر او پاشید و پای ملخی را به او هدیه کرد و علت پاشیدن آب و بخشیدن هدیه در نوروز به این سبب است.^{۲۷} در میان زردشتیان نیز مراسم «آبرزگان» یا آب پاشان رایج است و نگارنده خود شاهد مراسم آب‌پاشی فرقی از هندوان بمبئی بوده است که در روزهای ویژه از پشت بام‌ها و از پنجره‌ها طشت آب بر سر مردمان می‌پاشیدند.

از جمله مراسمی که در نزد مسلمانان از دیر باز محفوظ مانده است، شمع‌افروزی برای مردگان و فرّوهرهاست. در برخی از روستاهای ایران، عصر آخرین روز اسفند ماه، تقریباً عموم روستاییان با لباس معمولی و همیشگی خود به گورستان آبادی می‌روند و بر سر مزار مردگان خویش گرد می‌آیند. شمع می‌افروزند و برای مردگان خیرات می‌دهند. شب هنگام از گورستان به خانه بازمی‌گردند و در اطراف خانه، دستسویی، حیاط، طویله، انباری، لانه مرغ و... شمع می‌افروزند و شعل روشن می‌کنند.^{۲۸}

آداب و سنن

در ایران باستان، جشن سوری یا جشن بریایی آتش، پنج روز پیش از نوروز رایج بوده است. انتصاب روز چهارشنبه بدین جشن تحولی تازه است که پس از اسلام به وجود آمده، چون ایرانیان باستان و دوره‌ی ساسانی اصلاً روزهای هفته را شنبه، یکشنبه و... نمی‌نامیدند. بلکه هر روزی از هفته و ماه نامی داشت و متعلق به یک ایزد ویژه بود، مثلاً نخستین روز هر ماه «اورمزد» و شانزدهم هر ماه «مهر روز» نام داشت.

زردشتیان یزد و کرمان در پنج روز آخر سال، مراسم گاهنبار پنجه را برگزار می‌کنند. شب آخر سال در پشت بام‌های خود آتش می‌افروزند و چراغی هم به لبه‌ی بام خود می‌گذارند که تا بامداد روشن است. سحرگاه روز نخست عید نیز، در پشت بام‌ها دوباره آتش‌افروزی آغاز می‌گردد. محتملاً چهارشنبه در نزد عرب‌ها نحس و نامبارک بوده است. نمونه‌ی نحسی چهارشنبه در اشعار برخی شاعران آمده است؛ از جمله منوچهری گفته است:

چهارشنبه که روز بلاست، باده بخور
به ساتگین می‌خور تا به عافیت گذرد^{۲۹}
سوری به معنی «سرخ» است، چنان که گل سوری به معنای «گل سرخ» است. در جشن

سوری، غذا بر پشت بام‌ها می‌گذاشتند که برای فروهرها و ارواح درگذشتگان بود و امروزه رسم قاشق‌زنی و مراسمی همانند آن که خود را پوشیده و پنهان می‌کنند و هدیه می‌گیرند هنوز رایج است. این هدایا در واقع برای «فروهر» هاست و «پوشندگان» نیز نماد فروهرها یا ارواح نیاکان‌اند.

از سنت‌های دیرینه‌ی دیگر، «هفت‌سین» است. از دیرباز، در ایران، هفت‌سینی (کلمه‌سینی خود معرب «چینی» است) از دانه‌هایی که به سفره‌ها برکت می‌بخشید، می‌رویاندند و بر خوان نوروزی می‌نهادند. هفت‌سین شاید بازمانده‌ی همین هفت «سینی» است که نماد سیزی و خرمی است. با گذشت زمان، هفت «سینی» به هفت میوه، گل یا سیزی یا چیزهای دیگر که با «سین» آغاز می‌شود، مبدل گشت:

سیزده: نمودار گل‌های زیبا و زینتی، سیب: میوه‌ی بهشتی و نماد زایش است، سمنو: از جوانه‌ی گندم که نماد رویش و برکت است، سنجد: بوی برگ و شکوفه‌ی آن محرک عشق و دل‌باختگی است، سیر: داروی تندرستی و از میان برنده‌ی دردهاست، سبند: در لغت به معنی «مقدس» و در واقع، دافع چشم‌بد است؛ سکه: نیز نمودار برکت و دارایی است.

آینه و شمع نیز نماد نور و روشنایی و تابش و شفافیت است. البته، شمع برای فروهرهاست که وقتی در تاریکی شب به سراغ نزدیکان خود می‌آیند، راه را گم نکنند. معمولاً تخم‌مرغ نیز بر سر سفره نوروزی هست که نماد نطفه و باروری است. نیز در اساطیر ایران، جهان تخم‌مرغی است. آسمان چون تخم‌مرغ و زرده‌اش زمین است. تخم‌مرغ‌های رنگ‌شده، در عید فصح یهودیان و نیز در نزد ارامنه‌ی مسیحی ایران نیز رایج است. در اساطیر هندی نیز آمده که جهان از تخم‌مرغ اولیه پدید آمده است. ماهی زنده به سفره‌ی نوروزی نشانه‌ی تازگی و نمادابی است؛ همچنین باید یادآور شد که اسفند ماه برابر «حوت» به معنی «ماهی» است. در میان زردشتیان ایران، هفت‌شین هم رایج است که ناشی از شبیه‌سازی شین با سین است. شاید به این دلیل که شهد و شکر از دیرباز، جزو بنیادی‌ترین مانده‌های این خوان بوده است.^{۳۰}

سبز کردن گندم و حبوبات از پیش از اسلام رایج بوده است. در «المحاسن والاضداد» آمده است که بیست و پنج روز پیش از نوروز، در صحن کاخ شهریاران، دوازده ستون از خشت خام برپا می‌شد که بر هر یک از آن‌ها یکی از حبوبات را می‌کاشتند و آن‌ها را نمی‌چیدند مگر با نغمه‌سرایی و آوازخوانی. در ششمین روز عید، این حبوبات را می‌کندند و در مجلس پراکنده می‌نمودند و تا شانزدهم فروردین که «مهر روز» نام دارد، آن را جمع نمی‌کردند.^{۳۱}

بد نیست یادآور شویم که دوازده ستون، نماد دوازده ستونی است که جهان بر آن استوار است و نیز تأکید بر تقدس عدد دوازده است.

بنابر نجوم بابلی، سال به دوازده ماه نوروز در واقع دوازده روز بوده است. در نوروز ایرانی نیز به راستی نوروز دوازده روز بوده و سیزده را جزو اوقات نحس به شمار آورده‌اند. چون اخترشناسان قدیم معتقد بودند که روز «استقبال»، که آفتاب و ماه رو به روی هم قرار می‌گیرند، نحس است و باید دست از کار کشید. پس بهتر که از خانه بیرون روند تا نحسی سیزده بدانان روی نکند. نیز می‌توان احتمال داد که نحسی روز سیزده بدان روی است که در پایان دوازده روز، یک روز آشفته‌گی نهایی و پایان سال را بر خود داشت، چون دوازده روز به منزله‌ی دوازده ماه و درازده ماه خود به منزله‌ی دوازده هزار سال بود که در نزد ایرانیان عمر جهان به شمار می‌آمده است.^{۲۳} پس از آن جز گسیختگی و در هم ریختن اجزاء کیهان چه چیزی روی خواهد داد؟ مگر آن که به تحقق اسطوره‌ی آفرینشی دیگر چشم‌دوزیم و باور کنیم که هر نوروز جلوه‌گاه آفرینشی تازه است.

۱. میرچا الیاده، «چشم‌اندازهای اسطوره». ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۹.
۲. م. الیاده، «مقدمه بر فلسفه‌ای از تاریخ» (اسطوره‌ی بازگشت جاودانه)، ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تبریز ۱۳۶۵، ص ۸۳.
3. N.K. Sanders, «Poems of Heaven and Hell from Ancient Mesopotamia», London 1971, p. 21 seq.
۴. دکتر زاله آموزگار، «نوروز»، ماهنامه‌ی کلک، شماره‌ی ۲۳-۲۴، بهمن و اسفند ۷۰، ص ۲۵.
5. Zag-mug
6. Sanders, Op.cit, P. 23-4.
۷. همان مأخذ، ص ۴۹.
۸. «بلوغ العرب»، چاپ بغداد، ص ۱۳۸۷، ج ۱، به نقل از داور امیری، «نوروز»، ماهنامه‌ی چیستا، سال نهم، فروردین ۱۳۷۱، ص ۴-۶۸۳.
۹. ح. بقی‌زاده، «نوروز»، بیست مقاله، تهران ۱۳۴۱، ص ۴۳۹.
۱۰. دکتر مهرداد بهار، «نوروز، زمان مقدس»، ماهنامه‌ی چیستا، سال دوم، شماره ۸/۷، بهمن ۱۳۶۱، ص ۸-۷۷۲.
11. Pitāra

۱۲. ابراهیم بورادود، «یشت‌ها»، تهران ۱۳۴۷، ص ۵۹۳؛ نیز ر.ک. دکتر معین، «جشن نوروز»، مجموعه مقالات، تهران ۱۳۶۴، ص ۱۶۱.
۱۳. «آنارالباقیه»، ص ۳۵، به نقل از دکتر معین، همان مآخذ، ص ۱۶۱.
۱۴. مهرداد بهار، مقاله‌ی پیشین، ص ۷۷۷.
۱۵. «یشت‌ها»، ج ۱، ص ۵۹۹، نیز ج ۲، ص ۶۰ به بعد.
۱۶. تقی‌زاده، «گاه‌شماری در ایران قدیم»، تهران ۱۳۵۷، ص ۴.
۱۷. این که «تیرماه» به پاییز می‌افتد، خود دلیل محکمی است که در میان نوده‌ها، سال قدیم یا سال در گردش رایج بوده است. اما جشن «تیرماه سیزه» در واقع برای نیایش نیست برود که ایزد فضایی است و با دیو خشکی می‌جنگد و پیروز می‌شود و آن‌گاه باران بر زمین نازل می‌کند. تیشتر هم چنین نام ستاره‌ی برابر سترای یمانی است و در آغاز تابستان در مصر طلوع می‌کند. با طلوع این ستاره، سیلاب‌های آغاز تابستان در رود نیل شروع می‌شود. این که چرا تیرماه در مازندران به پاییز می‌افتد، بدان سبب است که در شمال ایران، این ستاره در پاییز طلوع می‌کند و فصل باران آغاز می‌گردد.
۱۸. «شاهنامه‌ی فردوسی»، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران ۱۳۶۷، دفتر یکم، ص ۴۲، بیت‌های ۵-۵۳.
۱۹. «نوروز‌نامه»، منسوب به خام، تهران ۱۳۵۲، ص ۱۱.
۲۰. ترجمه‌ی «آنارالباقیه»، ص ۳۲۷.
۲۱. همان، ص ۳۰-۳۲۹.
۲۲. بهرام فره‌وشی، «جهان‌فروهری»، دانشگاه، تهران، ۱۳۵۵، ص ۴۱-۵۰، به نقل از زاله آموزگار، مآخذ پیشین، ص ۲۲.
۲۳. هینکز، «ساخت اساطیر ایران»، ص ۶-۴۵، به نقل از زاله آموزگار، مآخذ پیشین.
۲۴. ترجمه‌ی «آنارالباقیه»، ص ۳۲۵.
۲۵. «بحارالانوار» مجلسی، به نقل از ج. اشیدری، «گزارشی از نوروز»، چیستا، سال اول، شماره‌ی ۸، ۱۳۶۱، ص ۹۱۶.
۲۶. «سیاست‌نامه»، به کوشش مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران ۱۳۴۴، ص ۴۸، به نقل از آموزگار مآخذ پیشین، ص ۲۷.
۲۷. کریستن سن، «نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار»، ترجمه‌ی زاله آموزگار / احمد تفضلی، ج ۱، ص ۴۹۱.
۲۸. محمود پاینده، «آیین نوروز در آغوز کله تنکابن»، چیستا، سال چهارم، شماره ۱۰، خرداد ۱۳۶۶، ص ۷۳۵.
۲۹. «د یوان منوچهری»، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۲۱، بیت ۲۶۸۳.
۳۰. زاله آموزگار، مآخذ پیشین، ص ۹-۲۸.
۳۱. اردشیر آذرگشسب، «آیین برگزاری جشن‌های ایران باستان»، تهران ۱۳۵۶، ص ۵-۵۴.
۳۲. در این باره ر.ک. مهرداد بهار، مآخذ پیشین، ص ۷۷۸.